

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض شد مورد و موضع اوّل برای حکم، طبیعت خارجی آن، طبیعتی که یا مورد رغبت مکلف است یا مورد انزجار مکلف است، نفس طبیعت خارجی است از اعمال و افعالی که مکلفین آنها را در خارج انجام می دهند. در اینجا ایشان می فرمایند که محتوای عامّ صیغ، آن محتوای عامّ یا وعید بر فعل است یا وعید بر ترک است، اگر نهی باشد وعید بر فعل است، اگر امر باشد وعید بر ترک است، چرا حالا وعید است؟ به جهت اینکه تا وعید بر فعل یا ترک نباشد، داعی برای انجام و ترک در مکلف پیدا نمی شود، اگر مولا صرفاً بگوید که انجام بده و پشت سرش وعید بر ترک نگذارد، در این صورت مکلفین

انجام نمی دهند، فقط می گویند گفته انجام بده یا انجام نده؛ بناءً علی هذا اعتباری که شارع می کند در اینجا، آن اعتبار اضافه بر بعث و زجر، وعید بر فعل و وعید بر ترک هم هست به عنوان پشتوانه برای امر و نهی او. ولی اگر نه، خود فعل یا خود امر و نهی، اینها فقط دلالت بر بعث و زجر کنند و وعید از او استفاده نشود، در این صورت خب این بعث و زجر در تمام صیغ امریه و نهییه وجود دارد حتی در مواردی که امر عقیب حذر است یا نهی عقیب امر است، در تمام این موارد که دلالت بر حکم تکلیفی ندارد بلکه ارشاد به رفع امر یا رفع نهی است در اینجا هم بعث و زجر وجود دارد ولیکن وعید بر فعل یا وعید بر ترک نیست و یا اوامر ارشادیه ای که مانند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...** ﴿النساء، ۵۹﴾ یا **وَ مَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ** ﴿النساء، ۱۴﴾ و امثال ذلک که اینها نفس اوامر و نواهی، اینها داعویت بر فعل و بر ترک ندارد بلکه ارشاد به اوامر و نواهی مولویه نفس الامریه هستند، در اینجا ما می بینیم وعید بر فعل یا وعید بر ترک نیست بلکه اینها ارشاد به آن اوامر و نواهی هستند،

خودشان فی حدّ نفسه موجب ثواب و یا موجب عقاب نیستند؛ در این طور موارد، در اینجا بعث و زجر هست اما وعده و وعیدی در کار نیست.

از اینجا ما استفاده می کنیم که چنانچه یک مبادی قبلاً وجود داشته باشد که آن مبادی و مقدمات موجب یک نوع ارتباطی بین مکلف و بین آن حکم، قبلاً بوده، آن محتوای عام کلام، آن محتوا به همان مبادی بر می گردد؛ فرض کنید که اگر سابقاً امری بود و ارتباطی بین مکلف و بین آن حکم که عبارت از آن امر است برقرار بود، حالا این نهی که به آن موضوع تعلق می گیرد، این موجب وعده و وعید بر ترک و فعل نمی شود بلکه همان رفع حذر را در آنجا می کند یا رفع امر را در آنجا می کند که موجب إباحه هست یا اینکه اگر مبادی، مبادی بود که بین مکلف و بین آن حکم قبلاً ارتباط برقرار بود و این اوامر ناظر به آن مبادی است مانند اوامر ارشادیه، در این صورت محتوای این صیغ امر و نهی، وعده و وعید بر فعل و بر ترک نیست.

حالا اگر هیچ گونه مبادی مسبقه ای وجود

نداشت برای مکلف بین این و بین آن، در این صورت شارع جعل می کند وعید بر فعل و وعید بر ترک را از باب امر مولوی و از باب تکلیف مولوی. پس اگر چنانچه ما قبلاً مبادی داشته باشیم، محکم حمل صیغه است بر همان مبادی، چه ارشادیه و چه فرض کنید که رفع عقیب امر، فرض کنید که من باب مثال در باب علم به یک امر یا در باب توهم یک امر، در آنجا این مواردی که می آیند که امر ونهی در اینجا، امر ونهی مولوی نیست بلکه رفع وجوب می کند یا رفع حذر را می کند.

پس در وهلهٔ اوّل ما باید نگاه کنیم و ببینیم آیا مناسباتی در اینجا وجود دارد یا ندارد. اگر مناسباتی وجود نداشت که امر را حمل بر ارشاد کنیم یا حمل بر همین مطالبی را که عرض شد، آن وقت نوبت می رسد به اینکه پس در اینجا وعید بر فعل و وعید بر ترک وجود دارد، بناءً علی هذا آنچه که ایشان می فرمایند که در السنهٔ اصولیین متداول و مشهور است که اصل اوّلی در اوامر و نواهی، آن اصل، امر مولوی و تکلیف وجوبی و یا تحریمی است، این اصل اولی مخدوش است بلکه اصل اولی در اینجا حمل اوامر

و نواهی بر ارشاد است به جهت اینکه ارشاد یک معونه زائدی اضافه بر نفس بعث و زجر ندارد اما حمل امر و نهی بر وعید بر فعل و وعید بر ترک این معونه زائدی را می خواهد، این جعل دیگری می خواهد از طرف شارع در صورت نبودن آن مبادی، جعل بشود وعید بر فعل یا وعید بر ترک، ولی در اوامر ارشادی ما یک چنین جعلی را لازم نداریم بلکه نفس طبیعت خود اوامر و نواهی، اینها موجب ارشاد به إطاعت امرالله و ترک از منهیات هستند که در جلسه گذشته عرض شد که حمل اوامر و نواهی بر ارشاد این نیاز به معونه دارد بلکه نفس خود آن امر، از آن انتزاع وعید بر فعل و وعید بر ترک خواهد شد و دیگر نیازی به چیزی نداریم؛ این حکم عقل است بر اینکه در صورت تخطی در اینجا وعید بر فعل یا وعید بر ترک است، شارع نیامده در اینجا جعل بکند، شارع فقط بعث و زجر را جعل می کند؛ نه حمل امر بر ارشاد به دست شارع است و نه حمل امر و نهی بر رفع وجوب و رفع حذر به دست شارع است.

به عبارت دیگر کاری را که شارع انجام می دهد

إلقاء اوامر و إلقاء نواهی عندالمخاطب است، به مخاطب اوامر و نواهی را إلقاء می کند، مخاطب در اینجا می آید این اوامر و نواهی را تجزیه و تحلیل می کند، اگر مورد، مورد امر بعد از حذر است، این موجب إباحه است این را شارع دیگر نمی آید بگوید، شارع دیگر جعل نمی کند، اگر مورد، مورد نهی بعد الامر است، بنابراین این خودش انتزاع اباحه است، شارع جعل نمی کند، اگر مورد، مورد ارشاد است مانند

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ... ﴿النساء، ۵۹﴾ يَا وَ إِذِ

اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿البقرة، ۶۰﴾ وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ

بَعْدِ عَادٍ وَ بَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سَهُولِهَا قُصُورًا وَ تَتَّحِثُونَ الْجِبَالَ بِيُوتًا فَادْكُرُوا آيَاءَ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿الأعراف، ۷۴﴾ وَ يَا قَوْمِ

أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿هود، ۸۵﴾

وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿الشعراء، ۱۸۳﴾ وَ إِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا

فَقَالَ يَا قَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَ ارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿العنكبوت، ۳۶﴾ يَا وَ مَنْ يَعْصِ

اللَّهُ وَ رَسُوْلَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُوْدَهُ يُدْخِلُهُ نَاراً خَالِداً فِيْهَا وَ لَهُ

عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿النساء، ۱۴﴾ این دیگر در اینجا معلوم

است که این اوامر و نواهی ارشادی هستند. شارع

نمی آید در اینجا جعل کند، به عبارت دیگر شارع

نمی آید جعل حکم تکلیفی بکند و آن را إلقاء

بکند، کاری که شارع می آید می کند این است که می

آید حکم را بر اساس یک موضوعی یا اثبات می کند

یا می آید نفی می کند، اثبات و نفی آن یا به صورت

امر و نهی است یا به صورت اثبات و نفی و جمله

إخباریه است، حالا این آقای مخاطب در اینجا می

آید خودش تجزیه و تحلیل می کند، می گوید اگر به

صورت امر و نهی است این دلالت بر وجوب و اینها

دارد یا اینکه دلالت بر کراهت و اینها دارد، اگر به

صورت نفی و اثبات است این دلالت بر تأکید دارد،

تمام اینها قوانینی است که عرف و محاوره برای

حمل کلام مولا، آن قوانین را می آید جعل می کند و

حتی خود مولا هم ممکن است از این خبر نداشته

باشد؛ این را عرف می آید انجام می دهد، مخاطب

انجام می دهد.

کاری که مولا می کند این است که بیاید این امر

یا نهی را إلقا بکند، آیا اینکه شارع پشت این قضیه  
وعید را جعل کرده، وعیدی نیامده جعل بکند؛  
مخاطب می فهمد اگر مولا یک امری را از عبد  
خواست، عبد باید انجام بدهد؛ انجام نداد عقل می  
گوید فهو يعد عاصياً فیستوجب العقاب؛ این را عقل  
می آید التزام می کند، شارع نمی آید این را جعل  
بکند، کاری را که شارع می آید بکند این است که  
می آید می گوید آقا این کار را انجام بده، تمام شد،  
من وظیفه ام را انجام دادم رفتم کنار، مخاطب هم  
یک وظیفه دارد. بر اساس عرف باید ببیند آیا این امر  
شارع، امر مولوی است؟ ارشادی است؟ وجوب  
است؟ استحباب است؟ حرمت است؟ کراهت  
است؟ اینها دیگر به دست شارع نیست، این دیگر به  
دست مخاطب است، مخاطب است و قرائن،  
مخاطب است و مناسبات، مخاطب است و آنچه را  
که از ذهنیات پیش مخاطب وجود دارد. می آید همه  
را روی همدیگر می سنجد یا حکم به وجوب می  
کند یا حکم به استحباب می کند، به حرمت می کند،  
به کراهت می کند، تمام اینها دیگر دست مخاطب  
است، وعید بر فعل و وعید بر ترک هم یکی از آن

انتزاعاتی است که مخاطب این را بر اساس إلقاء اوامر و نواهی به دست می آورد.

همان طور که ما در باب وجوب گفتیم که وجوب، نیازی به قرینه زائد ندارد بلکه استحباب و سائر موارد نیاز به قرینه دارند، همان طوری که ما در بحث تعیین و تخییر در آنجا گفتیم که تعیین، نیاز به قرینه و معونه زائده بر اصل إلقاء اوامر ندارد، بلکه تخییر نیاز به معونه زائد دارد، همین طور در وعید بر فعل و وعید بر ترک هم، این نیاز اصلاً به جعل شارع ندارد، وقتی که شارع بیاید یک حکمی را إلقا بکند، خود مخاطب می بیند که باید این کار را انجام بدهد یا باید ترک بکند، انجام نداد کتک می خورد، این دیگر نیازی به جعل شارع ندارد، دیگر در اینجا عقل حاکم است به اینکه اگر شما امر مولا را اتیان نکردید، شما تُعَدُّ عاصياً می شوید، وقتی که تعد عاصياً یستوجب العقاب، دیگر دو دوتا چهار تا است، صغری و کبری و نتیجه است.

هذا واجبٌ و هر واجبی یوجب الاتیان الفعل، این یک مقدمه، فیجب اتیان هذا الفعل، بعد ما این

نتیجه را صغرای برای یک قیاس دیگر قرار می دهیم،  
هذا يجب اتيانه فان لم يجب اتيانه فتعد تارك عاصياً،  
فيعد تارك هذا الفعل عاصياً، فرض کنید که نتیجه را  
باز ما صغرای برای یک قیاس دیگر قرار می دهیم،  
هذا يعد عاصياً و كل من يعد عاصيا فيستوجب  
العقاب، پس این وعده بر فعل و این حرفها، اینها  
قیاساتی است که ذهن و عقل می آید این قیاسات را  
بر اساس یکدیگر قرار می دهد و اصلاً شارع هم می  
رود پی کارش، شارع می گوید این را انجام بده و  
می رود پی کارش، حالا تو هر طوری می خواهی  
قضاوت کن، حمل بر ارشادی می خواهی بکنی  
بکن، حمل بر مولوی می خواهی بکنی بکن، مراتب  
مولوی از حرمت و کراهت، از وجوب و فعل، هر  
کدام را می خواهی انجام بدهی انجام بده، فرض  
کنید نهی بعد الامر است، حمل بر اباحه می خواهی  
بکنی بکن، امر بعد از نهی یا توهم حذر است حمل  
بر اباحه می خواهی بکنی بکن، اینها دیگر دست من  
نیست، من آدمم حرفم را گفتم و رفتم، مخاطب  
است و زمینه برای حمل اوامر و نواهی بر هر موردی  
که باید حمل بکند، بنابراین وعید بر فعل و ... ، اینها

اصلاً داخل در جعل شارع نیست که شارع بیاید...،  
چطور اینکه موارد بالا و محتویات بالا که امر عقیب  
الحذر حمل بر اباحه بشود و اینها، اینها هیچ کدام  
دست شارع نیست. دست مخاطب است؛ این اشکال  
اوّل.

اشکال دوّم اینکه اصلاً شما که آمدید وعید بر  
فعل و وعید بر ترک را مجعول و محتوای عام بر صیغ  
دانستید، وعید بر فعل و ترک که اصلاً محتوا نیست،  
چه کسی گفته این محتوا است؟ آنچه که محتوای  
صیغ هست، الزام بر فعل و الزام بر ترک است و این  
هم از اصل صیغه و مقتضای صیغه، انتزاع می شود.  
وقتی که مولا بیاید یک امری را بر مخاطب القا بکند  
انتزاع الزام می شود، وعید بر ترک دیگر از کجا در  
آمد؟ ما دیگر وعید بر ترک مگر می خواهیم که اگر  
انجام ندهی پدرت را در می آورم؟ به داعی وعید بر  
ترک است که مکلف می رود انجام بدهد، به داعی  
وعید بر فعل است که مکلف این را انجام نمی دهد،  
اگر خمر را بنوشی، شرب خمر وعید بر فعل دارد،  
پدرت را در می آوریم، مگر پدرت را در می آوریم  
باعث می شود که مکلف انجام بدهد؟ مگر پدرت را  
در می آوریم باعث می شود که مکلف برود یک

امری را انجام بدهد؟ نماز بخواند؟ اوامر و نواهی که اینها حمل بر موضوعات می شوند، اینها حمل بر موضوعات می شوند به نحو اطلاق، بر اساس رتبه ای که مکلفین دارند، خود آن مکلفین انتزاع این محتوای عام را می کنند از اوامر، یک مکلفی است که تا چوب بالای سرش نباشد انجام نمی دهد، در اینجا عقل وعید بر فعل و وعید بر ترک را اقتضا می کند. یک مکلفی است، نه، می گوید بل وجدتک أهلاً للعبادة فعبدتک، وعید بر فعل و وعید بر ترک نداریم در کار، یعنی أمير المؤمنین علیه السلام نماز که می آید انجام می دهد به حساب وعید بر ترک می آید انجام می دهد؟ اگر انجام ندهد مستوجب عقاب است؟ یا اولیاء و بزرگان که اینها می آیند ترک محرّمات می کنند بر اساس وعید بر فعل است؟

سؤال: این نفی دلیل نمی کند

جواب: نه، هیچ این حرفها نیست، چون امر مولا آمده من انجام می دهم، انجام می دهم این را و لو مولا من را در جهنّم هم ببرد، آنها این حساب را می کنند، من انجام نمی دهم این حرام را و لو اینکه مستوجب ثواب هم نشوم، نشوم؛ نه اینکه داعی بر فعل وعید بر ترک است و نه اینکه داعی بر نهی وعید

بر فعل است، وعیدی در کار نیست، امر و نهی مولا است والسلام، تمام شد و رفت. این وعید بر فعل و وعید بر ترک مال عوام است، عوام هستند که از باب تجارت و مرابحه و داد و ستد می آیند اوامر و نواهی را انجام می دهند، اما غیر عوام، آن کسانی که در مرتبه بالا قرار گرفته اند اصلاً وعیدی در مرتبه آنها نیست. فرض کنید که اگر مولا به آنها بگوید اگر این را انجام ندهی من عقابت هم نمی کنم، باز خودش را ملزم می داند به انجام دادن، اگر بیاید بگوید...

از مرحوم آقای انصاری رضوان الله علیه نقل می کنند که می گفتند حالی در ایشان پیدا شده بود و به ایشان گفته بودند ما سلطنت عالم را به شما می دهیم و از مقام و موقعیتان هم هیچ کم نمی کنیم، از مقام و موقعیتان هم هیچ کم نمی کنیم! ایشان فقط گفته بودند که من نپذیرفتم و نپذیرفتن نه به خاطر اینکه من...، نپذیرفتم به خاطر اینکه من دیدم حوصله در دسر را ندارم! حوصله در دسر را ندارم!

آیا اینها بخاطر وعید بر فعل و وعید بر ترک آن وقت می آیند عبادات را انجام بدهند؟ در حالی که

می گویند ما از شما ...

امر و نهی مولا را، امر و نهی الزامی می دانند تمام شد و رفت. مولا گفت انجام بده ما انجام می دهیم، وعید بر ترک دیگر این از کجا آمد؟ انتزاع امثال است از القاء اوامر و نواهی مولا، همین تمام شد و رفت.

بنابراین یا باید شما در اینجا بگویید که اوامر و نواهی تقسیم می شوند به ملقیات بر عوام یا بر خواص که در آنجا اوامر و نواهی نداریم که این خلاف است. نخیر، تکلیف هم بر عوام است هم بر خواص، لا شک و لا شبهه. همان طوری که صلاة بر عوام وضع شده است همین طور صلاة بر پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام هم وضع شده، یک وجوب و بدون هیچ فرقی؛ همان طوری که نهی از محرّمات بر عوام است همین طور نهی از محرّمات بر خواص هم هست که ائمه و اینها باشند، فرقی نمی کند، تکلیف فرقی نمی کند. منتهی صحبت در این است که داعی بر اتیان تکلیف چیست؟

یک وقت داعی ترس از جهنّم و عقاب است، یک وقت داعی رغبت به نعیم و جنّات و حور و

قصور است؛ گفت:

زاهد از تو حور می خواهد، قصورش بین به

جنت می گریزد از درت یا رب، شعورش بین

مسأله داعی برای اتیان و ترک، آن داعی یک

مسأله دیگر است؛ ولی صحبت در این است که آیا

مولا در القاء اوامر و نواهی، جعل وعید بر فعل کرده

یا نکرده؟ این از کجاست؟ ما هیچ دلیلی نداریم که

مولا گفته انجام بده اگر انجام ندادی من عذابت می

کنم. اینی که ما در آیات و روایات داریم **وَمَنْ يَعْصِ**

**اللَّهِ وَرَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا وَ لَهُ**

**عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿النساء، ۱۴﴾** این نه اینکه جعل وعید

کرده، نه، نتیجه این حرمت و مخالفت را شارع در

آیات دارد بیان می کند؛ **وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ**

**فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَاراً أَحَاطَ**

**بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَ إِنْ يَسْتَعْجِلُوا يُعْجَلُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي**

**الْوُجُوهُ بِسُوسِ الشَّرَابِ وَ سَاءَتْ مُرْتَفَقاً ﴿الكهف، ۲۹﴾**

**أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ**

**إِنَّا أَعْتَدْنَا لَهُمْ جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا ﴿الكهف، ۱۰۲﴾** وَ مَنْ

**لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعيراً**

**﴿الفتح، ۱۳﴾** **إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلْسِلًا وَ أَغْلَالًا وَ**

**سَعيراً ﴿الإنسان، ۴﴾** و امثال ذلك، نه اینکه جعل

بکند در اوامر، نه، یعنی در اینها ارشاد به حکم عقل است، عقل حاکم است بر اینکه اگر کسی ترک بکند مستوجب عقاب است، نه اینکه شارع بیاید جعل بکند که من آمدم در این امری که الان دارم انجام می‌دهم، توأم با این امر، وعید بر ترک را هم آوردم، اگر انجام ندهی چکارت می‌کنم، یک همچنین چیزی نیست.

سؤال: پس امر مولوی نداریم دیگر؟

جواب: بله؟

سؤال: اوامر مولوی نداریم دیگر؟

جواب: چرا نداریم؟ امر اصلاً همه اش امر

مولوی است، امر مولوی یعنی الزام، ولی وعید بر

ترک کجایش خوابیده؟ امر است یعنی برو انجام بده،

تمام شد. عقل حاکم بر این است که اگر تو انجام

ندادی مستوجب عقاب هستی؛ اما اینکه شارع بیاید

جعل داعی بکند همراه با الزام، این را شارع بگوید،

الزامی است که اگر انجام ندادی مستوجب عقاب

هستی، حالا پس صلّ. یعنی در صلّ ای که دارد القاء

می‌کند به مخاطب، یکی الزام بر صلاة است، یکی

هم وعید بر ترک است، نه، فقط الزام بر صلاة است،

باید نماز بخوانی، باید این کار را انجام بدهی، شرب  
خمر را نباید بکنی، سرقت نباید بکنی، زنا نباید  
بکنی، نماز باید بخوانی، روزه باید بگیری، همین،  
دیگر اگر انجام ندادی فلانت می کنم، این دیگر در  
این امر نخواستید. بنابر این آنچه که محتوای برای  
صیغ است لولا مبادی که ایشان ذکر کردند، فرض  
کنید که امر عقیب الحذر یا از نهی بعد الامر یا ارشاد  
به اوامر و نواهی، غیر از این مبادی که در اینجا هست  
محتوای عام صیغه در نبود اینها همان الزام بر فعل و  
الزام بر ترک است، این است، الزام، الزام غیر از بعث  
و زجر است، بعث و زجر در آن الزام است، بعث و  
زجر در همه صیغ است، بعث یعنی انجام بده، زجر  
هم یعنی انجام نده، حالا الزام بر انجام دادن و الزام  
بر ترک، این انتزاع عقل است عند فقد القرائن، وقتی  
قرینه بر ارشاد نداشته باشیم، وقتی قرینه بر اباحه در  
زمینه رفع توهم حذر نداشته باشیم و امثال ذلک،  
الزام از باب حکم عقل است بر اینکه وقتی که مولا  
امری را می کند مخاطب باید انجام بدهد، این انتزاع  
است، بله، انتزاع دیگری را هم خود عقل می کند که

اگر انجام ندادی پدرت را هم در می آوریم، دیگر دست مولا نیست، خود عقل می آید انتزاع می کند، چطور اینکه در احکام عقلیه در تمام این موارد عقل همیشه حاکم است.

عقل حاکم است بر اینکه در صورتی که ... حالا می آید بحثش در اینجایی که حکومت عقل است به جانب احتیاط و امثال ذلک، اصلاً احتیاط عقلی، این به جعل شرعی نیست، عقل حاکم است بر اینکه وقتی امری را مولا آورده و شما شک در شبهه مفهومیه دارید، حالا بعد می رسیم که آیا در شبهه مصداقیه این طور است یا در شبهه مفهومیه، وقتی که شما شبهه مفهومیه دارید، عقل این است که وقتی که امر مولا منجز است در شبهه مفهومیه شما باید جانب احتیاط را انجام بدهید، یا عقل حاکم است در اینجا وقتی که یک امری آمده، از باب احتیاط و از باب اشتغال شما باید براءت ذمه پیدا بکنید، اینها همه احکام عقل است، شرع که نیامده این حرفها را بزند، اینها همه از باب حکومت عقل است؛ بنابر این وعید بر فعل و وعید بر ترک، این مجعول شارع نیست. اشکال دوّم این است که عند فقد القرائن و شک در

اوامر ارشادی و اوامر مولوی اصل با حمل اوامر و نواهی بر مولویت است نه بر ارشادیت؛ این هم مسأله دوّم. دیگر این مطلب تمام می شود.

مسأله دیگری که در اینجا هست این است که در ما نحن فیه، لا در اینجا آمده، لاضرر و لاضرار که در اینجا به عنوان نفی و اثبات، ایشان در اینجا می فرمایند که چون مورد، مورد اثبات و نفی است، در اینجا صرف نهی از ضرر یا نهی از انجام فعل، در اینجا غیر از او یک مسأله دیگر هم هست و آن این است که چون به لسان نفی بیان می کند لاضرر و لاضرار! یا فرض بکنید در آن جاهائی که به طبایع خارجی و اینها مربوط است، دارد نفی می کند این قضیه را خارجاً، وقتی که دارد نفی می کند در اینجا اضافه بر آن نهی تحریمی، یک احکام دیگری را هم ضمناً می خواهد اثبات کند و آن احکام اجرائیه ای است برای جلوگیری از وقوع این طبیعت خارجی، یعنی با لسان نفی می خواهد بگوید یک همچنین طبیعتی در خارج وجود ندارد، چطوری وجود ندارد در حالی که می بینیم وجود پیدا می کند؟ نه، با اینکه

دارد می گوید وجود ندارد یعنی می خواهد جعل احکام برای جلوگیری از آن وجود خارجی بکند، وقتی که می گوید لاضرر یعنی ضرری در خارج وجود ندارد، خب در حالتی که وجود دارد، بنابر این با زبان بی زبانی شارع می خواهد بگوید من نمی گذارم این ضرر در خارج وجود پیدا بکند. نه تنها اینکه تو این ضرر را حق نداری در خارج ایجاد کنی، بلکه اگر هم بخواهی ایجاد کنی پدرت را هم در می آورم، ضرر و ضراری در خارج اصلاً نباید باشد، نیست، یک همچنین چیزی اصلاً در خارج نیست، اینکه می گوید در خارج نیست یعنی نمی گذارم این در خارج تحقق پیدا بکند، نه اینکه ضرر نرسانید به همدیگر، در خارج نیست، این لسان، لسان نفی طبیعت خارجی است، در یک چنین لسانی این به معنای جعل احکام اجرائیه است برای منع از تحقق این در خارج، وسائل اجرایی، وسائل قضایی، احکام قضایی، احکام اجرایی، که جلوی این جعل را می گیرد. البته خب بعد ایشان می فرماید که نحوه اجرا و این حرفها بدست حاکم است و حالا بعداً می آییم می گوییم.

اما در اینکه ایشان فرمودند که نفی و اثبات، یک  
همچنین مطلبی را می‌رسانند، این حرف هم محل  
اشکال است بخاطر اینکه در خیلی از این مسائل،  
جهت اجرایی وجود ندارد، فرض کنید که من باب  
مثال لا ربا بین الوالد و بین الولد، البته در مورد ربا  
ما می‌توانیم بگوییم که این ربا جزو طبایع خارجی  
نیست بلکه جزء احکامی است که این احکام  
مجموله است که در بحث بعدی می‌آید می‌گوید.  
فرض کنید که حالا یک طبیعتی مورد نظر شارع  
است که مثلاً انجام ندهد، فرض کنید که شرب خمر  
من باب مثال نداریم، در اسلام شرب خمر نیست،  
خب شرب خمر یک عمل خارجی است، یک  
طبیعت خارجی است دیگر، احکام جعلی که نیست  
شرب خمر. اگر شارع من باب مثال آمد گفت شرب  
خمر در خارج نیست یعنی من وسائل اجرایی این را  
هم قرار می‌دهم؟ نه، فرض کنید که یارو توی خانه  
اش شرب خمر می‌کند هیچ وقت شارع نمی‌آید  
جلوی این را بگیرد، بله خب در ملاء عام باشد تعزیر  
و این حرفها دارد؛ یا فرض کنید که زنا در اسلام  
نیست با اینکه زنا یک طبیعت خارجی است، آیا  
معنایش این است حتی اگر در منزل هم انجام دادی،

در دید چیز انجام دادی باز من وسائل اجرایی دارم  
می آیم جلویت را می گیرم نمی گذارم انجام بدهی؟  
نه حتی در اینجا امر به کتمان هم داریم، اینکه گفته  
شده چهار تا شاهد باید بیاید و امثال ذلک، اینها امر  
به کتمان است که شارع نمی خواهد این قضیه افشا  
بشود و در ملأ بیان بشود. لذا در مواردی هم که پیش  
می آمد شارع می گفت بابا برو اشتباه کردی و فلان،  
یادت رفته چکار کردی، دائم می خواهد ماست مالی  
کند قضیه را، نمی خواهد این قضیه را بیاورد بیرون  
و بعد هم جلویش را بگیرد.

عمر از دیوار خانه یارو بالا رفت تا داخل خانه را  
تماشا کند که بعد هم یارو محکومش کرد که تو غلط  
کردی از دیوار آمدی بالا و داخل منزل را تماشا  
کردی که ما داریم شرب خمر می کنیم! اگر من یک  
گناه کردم تو سه گناه کردی و جلوی امیرالمؤمنین و  
بقیه محکوم شد.

اما اینکه ما بگوییم خود اثبات و نفی در اینجا  
یک محتوای خاص را می خواهد برساند که جعل  
احکام و قضایا و وسائل اجرایی برای جلوگیری از  
این طبیعت در خارج باشد، نه، ما می توانیم بگوییم  
که در خیلی از موارد ممکن است اثبات و نفی تعلق

بگیرد به یک طبایعی در حالتی که اصلاً منظور شارع  
جعل احکام مانعاً از اجرای این طبیعت در خارج  
نخواهد بود. فرض کنید که گفت لا شرب خمر فی  
الاسلام یا لا زنا فی الاسلام و امثال ذلک، اگر یک  
همچنین طبایع خارجی که مردم رغبت دارند در آن  
یا انزجار دارند، اگر به لسان لا بیان شد این دلیل  
است بر اینکه وسایل اجرایی نیست. بله در اینجا این  
نکته است، همان طوری که ما در آن مقدمه آن روز  
عرض کردیم، اگر موضوعات از آن موضوعاتی  
باشد که جنبه اجتماعی داشته باشد اینجا از باب  
حفظ نظام و عدم اختلال در نظام، شارع جعل احکام  
مانعاً از اجرای اینها خواهد کرد و این اختصاص به  
اثبات و نفی دیگر ندارد. اگر لاضرر و لاضرار به  
صورت اثبات و نفی هم نبود باز در اینجا - البته بعداً  
هم عرض خواهیم کرد - خود آن نهی و خود نفس  
حکم، دلالت بر جعل احکامی که مانع است از تحقق  
این امر خارجی و این طبیعت خارجی، خواهد کرد.  
چون خود حکم و موضوع از احکام و موضوعاتی  
است که ارتباط اجتماعی دارد، این دیگر قضیه  
شخصی نیست، این دیگر قضیه زنا و شرب خمر  
نیست. مثلاً سرقت، اگر آمد گفت لا سرقة فی

الاسلام چون جنبه اجتماعی دارد، ارتباط اجتماعی دارد، در اینجا باید قطعاً جعل احکام و مسائل قضایی که جلوی این سرقت را بگیرد وجود داشته باشد. اگر آمد فرض کنید که به ما گفت لاضرر و لاضرار، در اینجا قطعاً چون مسأله ضرر و ضرار، یک جنبه اجتماعی است در اینجا شارع باید وسایل اجرایی برای جلوگیری از این ضرر و ضرار را جعل بکند و الا اگر جعل نکند اختلال نظام پیش می آید، آن یک مسأله دیگر است و در این صورت فرقی بین اثبات و نفی و بین امر و نهی نخواهد بود. بله اثبات و نفی، شدیدتر و به نحوه آكد این قضیه را اثبات می کند، آن یک حرف دیگر است اما اینکه ما بگوییم اختصاص به نفی و اثبات داشته باشد نه اینطور نیست.

این موضع اولی بود که...، البته جای صحبت خیلی زیاد است در اینجا، منتهی ما این مسائل را به نحو تیتروار و فشرده بیان می کنیم تا این که فقط به همان محتوی برسیم و بگذریم. چون انشاءالله اگر خدا بخواهد می خواهیم تا قبل از این تعطیلات محرم و اینها، ما این بحث قاعده را دیگر تمامش کرده باشیم. از این نظر دیگر بیش از این ما روی این

مسائل بحث نمی کنیم تا اینکه بتوانیم زودتر مطلب را به یک جایی برسانیم.

سؤال: ...؟

جواب: نخیر در اینجا از باب جعل می دانند. ببینید آن محتوایی که آن از کلام استفاده می شود یک محتوای بالایی بود که...، یکی هم ما یکنون امراً اعتباریاً لا بدّ من جعله من قبل الشارع و هو الوعد علی الترتک المقوم للوجوب که بدون وعید برترک وجوب مقوم ندارد در حالتی که ما گفتیم نه، مقوم دارد. خود الزامی که عقل استفاده می کند لولا جعل شارع، خود الزام از ناحیه عقل است و آن مقوم وجوب است. اولیاء و بزرگان و اینها بخاطر وعید برترک انجام نمی دهند، مقوم وجوب، وعید نیست. اگر بگویند آقا نماز بخوانی باز ما تو را به جهنم می بریمت، باز انجام می دهیم. مولا گفته باید انجام داد، تمام شد و رفت. و اینها حکایت از این می کند که اینها مراتب تکلیف را اصلاً متوجه نشده اند، اصلاً نمی دانند که تکلیف مراتب دارد. در عین اینکه برای همه الزام است، برای آن یک جور است، برای این

یک جور است، لذا امیر المؤمنین علیه السلام می گوید لا خوفاً من العقاب و لا شوقاً الى الثواب بل وجدتك اهلاً للعبادة، تلك عبادة التجار وعبادة العبيد، در مورد خوف عبادة العبيد است، در مورد... یعنی مرتبه تکلیف برای عبيد این است، مرتبه تکلیف برای مردم همین تجار است، مرتبه تکلیف هم برای ما همین وجدتك اهلاً للعبادة، وعيد بر ترک توی کار نیست. یعنی آنکه مقوم وجوب برای حضرت است بل وجدتك اهلاً للعبادة، آن مقوم وجوب است، آن که مقوم حرمت است وجدتك اهلاً للاطاعة است، این است قضیه.

این اصول آن وقت می شوند اصول حوزوی، همین که همه یک جور اما اگر نه، ما بدانیم که مراتب تکلیف برای هر وضعی و برای هر شخصی تفاوت پیدا می کند، آن وقت آن جوری می شود که ما تکلیف را به همه بتوانیم گسترش و سرایت بدهیم و جای اشکالی باقی نماند و الا فرض کنید که برای حضرت اگر وعید بر ترک هم برایش نباشد پس باید بگوییم برایش وجوب ندارد، پس ما باید رفع وجوب بکنیم! اینکه نمی شود. بگوییم نماز و اینها

برای ائمه علیهم السلام واجب نیست! خب این که صحیح نیست. بر همه واجب است. پس باید چطوری تأیید کنیم؟ در اینجا آن وقت این قضیه است که اینها از این مسائل که گذشتند نه اینکه وجوب دیگر برداشته شد، وجوب سر جایش است؛ حکم برای اینها در این مرتبه به این نحو است که الزام است از ناحیه شارع و وعید بر ترک و اینها هم اصلاً نخواهد بود.

پس بنابراین این ولابد من جعله من قبل الشارع غلط است، این جعله من قبل الشارع، این از قبل عقل است. بله عقل انتزاع می کند برای هر فردی، عقل آنها انتزاع نمی کند، وعید بر ترک را هم انتزاع نمی کند، عقل آنها چه چیزی را انتزاع می کند؟ اهلیت عبادت را انتزاع می کند و لو بهشت و جهنمی هم توی کار نباشد، اصلاً خدا گفت ما بهشت و جهنم را بر می داریم، امیرالمؤمنین علیه السلام دیگر عبادت نمی کند؟! اولیاء دیگر عبادت نمی کنند؟!!

سؤال: این فرض است اما اگر اوامر را نگاه کنیم

آیا امیرالمؤمنین علیه السلام در اینجا اگر...

جواب: شما آقا یکی را دوست داری، واقعاً

دوست داری، بخاطر محبت آن، بخاطر جلب محبت آن می روی یک کاری را انجام می دهی بدون اینکه این شخص به شما هیچ گونه عوضی بدهد، پاداشی بدهد، فقط و فقط جلب محبت اوست. آیا ما انجام نمی دهیم همچنین چیزی را در دنیا؟

سؤال: ما انجام می دهیم ولی اگر ترک بکند چی؟

جواب: چی؟

سؤال: عبادت را امیرالمؤمنین علیه السلام ترک بکند

جواب: همین، ببیند که مولا از او ناراحت می شود. همین ناراحتی مولا و لو وعید بر ترک هم نیست همین که مولا می بیند این بنده اش به این امرش اطاعت نکرد این برای امیرالمؤمنین علیه السلام قابل تحمل نیست و لو جهنمی هم در کار نباشد. ما این طور هستیم، آنها این طور نیستند.

سؤال: [ارتکاز] ذهنی آقایان هم این است که دیده اند هر جا اوامر مولوی هست بعدش هم خوف از عقاب است لذا این را تسری داده اند در همه

جواب: بله، اصلاً اینها برداشتشان از اوامر این

است که اصلاً اوامر آمده برای بهشت و جهنم، اصلاً برای این آمده در حالی که اوامر و نواهی فقط برای تقریب آمده، بهشت و جهنم و اینها، یکی از مراتب این است. در آنجا فقط خود ذات مطلوب است نه اینکه آثار ذات مطلوب باشد، آنجا...، اینها این چیزها سرشان نمی شود.

سؤال: فرمودید نسبت به این قضیه که عرف استنباط وعد و وعید می کند با ملاحظه با آن مناسبات مبادی یا ...

جواب: در هر موردی عرف خودش یک انتزاعی دارد.

سؤال: عقل

جواب: عقل همان عرف است دیگر منظور، منظور من از عرف نه اینکه بقال و قصاب، عقل در اینجا حاکم است. شما در یک موقعیتی هستید، در یک وضعی هستید می بینید اگر انجام ندهید مستوجب عقاب هستید، بعد از این مرحله عبور می کنید بعد عقل شما یک حکم بالاتری را در اینجا می کند؛ آن وقت دیگر در اینجا مسألة عقاب و مسألة

ثواب نیست؛ اینجا مسأله، مسأله قرب است، دیگر اصلاً عبادت برای بهشت و جهنم نیست، فقط عبادت آنجا برای تقرّب است، آن عقل دیگر در آنجا حکم می کند که اگر انجام ندادی قربتی هم توی کارت نیست. آن فرق می کند

سؤال: عقل در هر مرحله ای یک حکمی دارد؟

جواب: بله در هر مرحله ای عقل یک حکمی دارد، بله درست است و اصلاً مسأله این است که جعل شارع نیست، آخر ایشان دارند می گویند در این صورت جعل بشود! جعلی توی کار نیست.

سؤال: ...؟

جواب: بله، ایشان هم لذا می گویند دیگر، ایشان می گویند بر خلاف اصولیون، این اوامر و نواهی دلالت بر ارشاد می کند نه بر مولوی. حرف، حرف اصولیین صحیح است دیگر.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ